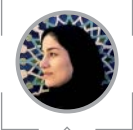


موکب گناوه‌ای‌ها در کربلا

ضرغام مردانی: سهمیه استان بوشهر در برپایی موکب اربعین امسال در عراق، سه موکب اعلام شده که موکب خدام الحسین (ع) گناوه یکی از آنها است. هر ساله در ایام اربعین موکب‌های متعددی از شهرستان گناوه در عراق و یا در مسیر زائران برپا می‌شد اما با توجه به شرایط کرونایی، امسال فقط موکب خدام الحسین (ع) از این شهرستان به کشور عراق اعزام می‌شود. رئیس ستاد بازسازی عتبات عالیات گناوه افزود: ارائه خدمات به زائران، با توجه به شرایط خاص کرونایی و محدودیت‌های ایجاد شده بسیار محدودتر خواهد بود اما این موکب آمادگی لازم برای ارائه خدمات رفاهی، فرهنگی و بهداشتی به زائران حسینی با رعایت کامل پروتکل‌های بهداشتی را دارد.

حال و هوای اربعینی هفته گذشته کربلا، به روایت یک زائر

زنده از کربلا



سیده‌اللهه

سیدالاحسینی

نویسنده‌ای که هنوز

گردد و خاک مسیر

کربلا را از لباس‌هایش

تک‌گانه

امسال راهی شدنم به کربلا آنقدر با سفر دو سال قبل تفاوت دارد که خودش می‌تواند سفر اول باشد. حقیقت این است که وقتی اهل چیزی هستی، بلدش می‌شوی و وقتی بلد چیزی باشی، فوت و فنش را در دست می‌گیری.

مثلا اگر اهل آشپزی باشی از پُف کردن کیک اسفنجی و طعم بهتر مرغ و انواع ادویه و کاربردش سر در می‌آوری و اگر اهل کوه و کمپ باشی، از کوله و کمش و سَبُک سفر کردن می‌دانی اما اگر ندانسته و نخواستسته اهل چیزی شده باشی باید به عقب برگردی و راه‌های بلدشدنش را مرور کنی و اهلش شوی. درست مثل من که دو سال پیش بلد

اربعین نبودم اما راهی مشابه شدم تا ببینم ماجرا از چه قرار است. از موکب و عمود و راه و رسم مشابه هم چیزی نمی‌دانستم و فقط شنیده بودم باید سَبُک، تا حد ممکن با کوله‌پشتی و کمش و جوراب راحت راهی سفر شوم. اما امسال کرونا و دنیای بعد از آن باز هم قوانین و مقررات قبل را زیر و رو کرده بود. خبر از سفر بی‌هزینه نبود تا حدی که اولش در جواب آدم‌ها برای گفتن خرج سفر خجالت‌زده بودم. گاهی آه از سر حسرت دوستان دلم را می‌سوزاند و گاهی بُج بُج و سر تکان دادن کسانی که خارج از گود، عاشقی نگاهم می‌کردند.

راهی شدم. از مشهد به بغداد پرواز کردیم و تنها گروهی از سه گروه بودیم که از بخت خوب، بعد از سه ساعت معطلی بدون تست بی‌سی‌آر ۶۰ هزار دیناری در فرودگاه، رسماً وارد خاک عراق شدیم. مسافت ۹۰ کیلومتری بغداد تا کربلا را در ترافیکی گذرانیدیم که بی‌شباهت به ترافیک‌های پایتخت خودمان نبود و انتظار و اشتیاق یک ساعته‌مان را سه ساعت به درازا کشاند.

شب جمعه بود و وقتی رسیدیم کربلا، دلیل آن همه شلوغی دستگیرم شد. غربیه آن جمعیت ما بودیم و باقی آدم‌ها عراقی‌هایی بودند که آخر هفته برای زیارت و سیاحت راهی کربلا شده بودند.

بین الحرمین پُر بود از خانواده‌هایی که بی‌توجه به گذر عابران، دور سفرهای نشسته بودند و شام می‌خوردند و احتمالاً آن خانمی که غذا ظرف می‌کرد و حواسش بود کسی گرسنه نماند مادر خانواده بود و آن آقای سبیل مشکی که همان وسط و کنار سفره سیگار می‌کشید پدر خانواده. اصلاً همانجا فهمیدم عراقی‌ها چقدر سیگار می‌کشند و جوان‌هاشان چقدر تافت و ژل به موهاشان می‌زنند!

این کربلای متفاوت

آن شب و تمام چهار شبی که کربلا بودم، شهر هیچ شباهتی به کربلای دو سال پیش نداشت؛ نه موکبی برپا بود و نه صدای «زائر طعام»، «زائر ماء» به گوشم می‌رسید. آخرین شب، بعد از وداع راهی نجف شدیم و در مسیر رفت عاقبت چشمم به مشابه و موکب‌های در صف نشسته روشن شد. باید خسته اتوبوس و سرگردانی در مرز مهران باشی تا بدانی این موکب‌ها چه غنیمتی هستند! ما را با احترام و آسوده به هتل می‌بردند ولی من در دلم حال اسیری را داشتم که اختیار برای انتخاب جای اسکان و غذا ندارد و باید بروم. خب من با کاروان آمده بودم و باید به برنامه‌ها متعهد می‌بودم اما آن‌چه هیچ‌کس از آن خبر ندارد برنامه‌ای است که آقای امام‌حسین(ع) در نظر دارند. اقامت نجف‌مان هم با چشم برهم‌زدنی گذشت و اگر یگویم مهربانی رئیس کاروان شامل حالمان شد و یک شب جمعه دیگر ما را هم‌مان کربلا کرد، کم‌لطفی است به آنچه اعتقاد دارم روزی‌مان بوده است. قرار شد هرکس می‌خواهد برای خداحافظی آخر راهی کربلا شود، اعلام کند.

۵ عصر سوار اتوبوس شدیم و راه افتادیم. بلد‌های مسیر می‌دانند

طریق الحسین از خروجی نجف آغاز می‌شود و تا رویت بارگاه سیدالشهدا ادامه دارد. جایی که من نشسته بودم صندلی آخردیف راننده کنار پنجره بود. عمودها خیلی سریع شروع کردند به رد شدن از ما، می‌شمردم‌شان و میثم مطیعی جانشورتر از دو سال پیش در گوشم کنار قدم‌های جابر را می‌خواند و خاطرات اولین سفرم را زیر و رو می‌کرد و اشک امانم نمی‌داد. گذر از مشابه یا اتوبوس را نشنیده بودم اما دیدم و مات شدم!

مشایه اتوبوسی

آنقدر مسیر شلوغ بود و ترافیک سنگین بود که اذان مغرب در راه ماندیم و یکی از پیرمرد‌های همسفر به رئیس کاروان یادآوری کرد زیارت سیدالشهدا مستحب است؛ اول برای نماز جایی نگه داریم و چه بهتر از نماز اول وقت در موکب‌های بین راه مشابه!

پیاده شدیم و برای اولین‌بار وضو داشتن و معطل نشدن در صف، فراغتی برابرم مهیا کرد که بعد از هماهنگی با رئیس کاروان به دل موکب‌ها برزم. موکب در لغت یعنی جمع سواره‌ها یا پیاده‌هایی که در رکاب پادشاه آماده خدمتگزاری‌اند اما در ذهن زائر امام حسین(ع) موکب گاهی غذاخانه، گاهی خوابگاه و گاهی بیمارستان است. گاهی تعمیرگاه ویلچر و کالسه‌ک، گاهی کفاشی و گاهی نظافت‌خانه است. از هرجا نگاه کنی موکب خانه دوم زائر است. موکب‌های مشابه برعکس مسجد محله‌ها مان که ما را سیاه و سفید می‌بینند و فقط وقت اذان تحویل‌مان می‌گیرند، همه‌وقت و در همه حال روشن برای پذیرایی از ما باز است.

انگار موکب‌دار‌های مشابه عرفان هم بلدند و همگی زمانی شاگردی ابوالحسن خرقانی را کرده‌اند که معروف است بر در خانقاهش نوشته بود هر که در این سرا درآید نانش دهید و از ایمانش مهرسید که در مشابه هر طرف بچرخي مردی، زنی، کودکی تهدیدی ملتسمانه می‌کند تا تو در موکب شان میهمان شوی.

فکر می‌کنم موکب‌ها تنها چار‌دیواری‌ای هستند که می‌توانی بی‌ذن داخل شوی، بدون خبر بر سفره‌شان بنشینی و حتی بی‌خداحافظی تنه‌ایشان بگذاری که البته تنها نمی‌مانند! امام حسین(ع) یگانه معشوقی است که به زیادی عاشقانش زیانزد است و مشابه تنها مسیری است که راهیانش



پیا‌دهروی امسال هم جریان داشت

بدون فکرکردن به آذوقه راه و جای خواب و پیشامدها، نیت می‌کنند و به حساب مهربانی میزبان‌ها قدم در راه می‌گذارند. عمود به عمود می‌رفتم و فکر می‌کردم اینجا عراقی و ایرانی و ترکی‌های، پاکستانی و لبنانی و افغانستانی نداریم، اینجا مقصد یکی است و تو هر که و از هرجا باشی، زائر هستی و همیشه یکی هست جلوی در موکبی صدايت بزند زائر طعام، زائر اشرب چای... اینجا همه هوای زائر را دارند!

این مسیر دو طرف چیدمان شده از موکب‌های کوچک و بزرگ در ۱۰ شبانه‌روز همان مدینه فاضله‌ای است که ارسطو و فارابی آرزوی برپایی‌اش را داشته‌اند. هر موکب و هر موکب‌دار دست به دست هم بخیش از نیازهای زائران مسیر را رفع می‌کنند. چه نیازهای بقا و حیات، چه نیازهای روح و روان. اینجا حتی برای خدمت‌رسانی به آبله پای راه‌رونده در مشابه هم قربانی خارج از تصور در حال انجام است و موکب‌دار‌ها حرف به حرف معنای لغوی موکب را اجرا می‌کنند. اینجا می‌دانند سپاهی آماده خدمتگزاری در رکاب پادشاه هستند و ایمان دارند کسی سلطان‌تر از حسینی ابن علی(ع) و خدمتی بالاتر از خدمت به زائر پیاده‌اش نیست!

از محل توقف اتوبوس برای نماز، ۱۰ عمود پایین می‌روم و چای عراقی می‌نوشم و آنچه غمگینم می‌کند جای خالی آدم‌های سفر قبل است. آخر موکب‌ها محل قرار‌های دوستانه هم هستند و امسال مشابه نجف تا کربلا نه برای من که برای خیلی‌ها خالی از رفاقت‌های سفر‌های قبل بود. تنهایی راه گلویم را می‌فشارد و با همان یک لقمه فلافل داغ که در دستم سرد شده، ناراضی از کم بودن زمان برمی‌گردم و دوباره سوار اتوبوس می‌شوم.

جریان اربعین قطع نمی‌شود

اتوبوس راه می‌افتد و ما همان‌طور که سواره از کنار موکب‌های محبوبم می‌گذریم زیارت اربعین می‌خوانیم، حواسم به موکب امام رضا(ع) عمود ۲۸۵، موکب صاحب الزمان(عج) عمود ۸۲۸، موکب عبدا... الرضیع(ع) عمود ۱۱۷۰ هست که کمی بعدتر اتوبوس کنار می‌زند و می‌ایستد. باید اینجا باشید تا تمام بلا‌ها برایتان معنایی فراتر از آنچه رخ می‌دهد داشته باشند و چه بلایی بهتر از این‌که پای یکی از این عمود‌ها اتوبوس تسمه پروانه پاره کند و مشکل به دست آقای راننده حل نشود! این یعنی حالا اجازه داری به



چای عراقی جاشنی خاص پیا‌دهروی

جای ایستادن کنار خیابان و انتظار برای تعمیر اتوبوس یا کرایه‌کردن وُن به همراهان و رئیس کاروان بگویی ساعت ۱۲ شب عمود آخر خواهی بود و بعد راه بيفتی. گفته بودم اگر اهل چیزی باشی بلدش می‌شوی و من بعد از اولین تجربه‌ام آنچنان اهل این عمود‌ها شده‌ام که تمام این دو سال را با تماشای عکس‌ها و بلدشدن مسافت‌ها و شماره عمود‌ها سر کرده بودم. به خودم می‌آیم که پای عمود ۱۲۹۲ رسید‌ام و حالا بلد‌م که اینجا پایان مسیر نجف به کربلاست ولی آغازی است برای شمردن تک‌به‌تک عمود‌ها تا مرا برساند به عمود ۱۴۵۲ یعنی همان جایی که دستم را دوباره بگذارم بر دیوار حرم حضرت عباس(ع). هنوز که ساق‌هایم تازه‌اند، بیشتر مسیر را می‌دوم. از عمود ۱۳۹۰ به بعد موکب‌های داخل شهر شروع می‌شوند که احتمالاً تا اطراف حرم ادامه دارند. حالا کربلا شده همان کربلای دو سال پیش، حالا اینجا هم هر چند قدم کسی صدايت می‌زند زائر ماء...

می‌رسم به عمود ۱۳۹۹ که به آن عمود سلام می‌گویند، می‌ایستم و به رسم ارادت به گنبد و گلدسته‌های قمر بنی‌هاشم از دور سلام می‌دهم. همان‌جا موکبی جای ایرانی و عراقی می‌دهد، جلو می‌روم و با اشاره به استکان‌های شیشه‌ای جای عراقی طلب می‌کنم و از یکی از خادمین آنجا شکسته و بسته می‌پرسم، این همه خدمت برای چه... اصلاً نمی‌گذارد سؤالم را کامل بپرسم، مؤذبان‌ه دست راستش را بر سرش می‌گذارد و می‌گوید «حب‌الحسین» و من خجالت‌زده بعد از نوشیدن چای و گفتن شکرآ می‌روم پای عمود آخر.

عمود آخر

حالا که خیالم راحت است قدم‌هایم را آهسته‌تر برمی‌دارم و نفس‌های عمیق‌تر می‌کشم و هوای بیشتری از این شهر را ذخیره می‌کنم و مطمئن‌تر می‌شوم به این‌که برنامه‌ریز اصلی این مسیر خود آقای جوانان اهل بهشت، حسین(ع) پسر فاطمه(س) است.

حالا اینجا منم و ریاضیدانانی در مغزم که باید سهم زائران امام حسین(ع) و موکب‌دار‌های راه را جدا جدا محاسبه کنند! می‌خواهم این آخرین شب بفهمم مسیر ۸۰ کیلومتری مشابه با چند گام طی می‌شود و در این بین چه اجر و قربی به زائر حسین(ع) داده می‌شود و چه ارج و قربی به میزبانانش که سال‌هاست چراغ این مسیر را با روی خوش و در باز روشن نگه داشته‌اند؟!



بین‌الرحمین قبل از رسیدن زائران اربعین

